انیمیشن‌سازها در روزهای سخت کرونایی سخت مشغول کارند

۱۰

واقعه

حافظ گیلان به روایت جمشید مشایخی

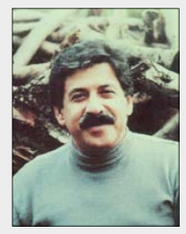

امروز ۲۲ سال از مرگ شیون فومنی می‌گذرد؛ شاعری که فقط ۵۲ سال زیست

شیون فومنی به لحاظی آدم را یاد شهریار تبریز می‌اندازد؛ هر دو شاعرانی دوزبانه بودند که هم در راستای اعتلای زبان و گویش بومی‌شان تلاش می‌کردند، هم محصول تلاش‌هایشان از جغرافیای خودشان فراتر می‌رفت؛ فومنی در شعر گیلکی و شهریار در شعر ترکی.

یکی از روایت‌های مرتبط با شیون فومنی، بسیار خواندنی است. او سال ۱۳۷۷ درگذشت و وقتی سال ۱۳۸۴ در رشت برایش بزرگداشتی را ترتیب داده بودند، جمشید مشایخی از تهران شال و کلاه کرده و رفته بود آنجا. برای همه جالب بود که این شاعر، چه رفاقتی می‌توانسته با زنده‌یاد مشایخی بازیگر داشته باشد. او پشت تریبون رفته و درهمین‌باره گفته بود: «من نه گیلک‌زبان هستم و نه سابقه دوستی با شیون فومنی داشته‌ام. تنها اشعار شیون پل ارتباطی من با ایشان بوده است». و بعد به خاطره‌ای اشاره کرده بود: «برای ساخت سریالی حدود سه‌ماه در پس و پشت کوه‌های شهرک تاریخی ماسوله اسکان یافتیم. از همان روز اول پس از پیاده‌شدن از هواپیما، راننده تاکسی مرا با اشعار شیون آشنا کرد. جذبه این صدا و ذوق شنیدن راننده تحسین‌برانگیز آمد. از راننده تاکسی درباره آن شعر پرسیدم که گفت شعرهای گیلکی شیون فومنی است؛ شاعری که افتخار ما گیلانیان است. در مدتی که در محل ضبط سریال بودیم از زبان روستاییانی که کیلومترها دور از امکانات شهری بودند زمزمه‌ای از اشعار گیلکی شیون را می‌شنیدم؛ حتی هنرمندان گیلانی همراه در سریال، ارادت ویژه‌ای به او داشتند. در آغاز فکر می‌کردم شیون شاعر قرن‌های گذشته است اما با گفت‌وگو با دوستان گیلانی دریافتم چند سالی است سفر کرده است. نفوذ اعجاب‌انگیز شعرهای این مرد بین مردم، ارادت مرا به این شاعر بیشتر کرد و من به پاس بزرگی شخصیت این شاعر آزاده در آغاز آن سریال، ابیاتی از غزل فارسی ایشان را که با مضمون سریال همخوانی داشت، خواندم. اشعار فارسی این شاعر نادره‌گو بی‌نظیر است. امروز به بزرگداشت شیون فومنی آمدم تا با تبریک به شما مردم مهمان‌نواز، به خاطر نفوذ کلام و استقبال اشعار این شاعر بزرگ در بین تمامی سطوح جامعه به گونه‌ای که هر گیلانی ابیاتی از این شاعر را در ضمیر و خاطر دارد، به دلیل شباهت شعر شیون با شعر حضرت حافظ از نظر ارتباط تنگاتنگ با مردم، شیون فومنی را حافظ گیلان بنامم».

نگاهی به فیلم سینمایی حمال طلا که می‌توانست تبدیل به یک اثر تاثیرگذار شود

حکایت افتادن از چاله به چاه!

فرهاد خالدی نیک

فرهنگی

حمال طلا روایتگر قصه دیروز و امروز مردمان بینوای جامعه‌ای است که هر روزشان را با یک خبر شوک‌کننده اقتصادی آغاز می‌کنند؛ مردمانی از قشر کارگر یا کارمند که تا پاسی از شب برای به دست‌آوردن لقمه‌ای نان حلال تلاش می‌کنند و سر آخر خود را در حال درجا زدن یا جاماندن از سیر پرشتاب این زندگی به شدت مادی می‌بینند.

خدا نکند در این شرایط بغرنج اقتصادی، بدشانسی هم نصیب کسی شود که دیگر قوز بالا قوز است. درست مثل اتفاقی که برای رضا (پیام احمدی نیا) می‌افتد و سارقان، طلاهایش را از دستش می‌ربایند.

رضا که شغلش حمل و نقل طلا از طلاسازی به طلافروشی و برعکس است، پس از این اتفاق خود را افتاده در چاله‌ای می‌بیند که خارج شدن از آن به این سادگی‌ها امکان‌پذیر نیست. این چنین است که او با اشاره همکارش لویی (لطفا... سیفی) و شنیدن نکته‌ای از او، تصمیم می‌گیرد آینده‌اش را به چاه فاضلابی گره بزند که می‌تواند زندگی‌اش را زیر و رو کند؛ زندگی‌ای که عاقبت زیر و رو می‌شود ولی نه آن گونه که مورد انتظار قهرمانان فیلم است؛ قهرمانانی که یادآور شخصیت به ظاهر عاقل و وردست نادان در فیلم‌های به اصطلاح کمدی هستند. حمال طلا اما یک درام اجتماعی کم و بیش تلخ است که به کمدی‌های سیاه پهلو می‌زند؛ درامی که هرچند در لحظاتی بیننده‌اش را در سیاهی‌ها و آلودگی‌های مشمئزکننده غرق می‌کند ولی نمی‌توان به آن انگ سیاه نمایی زد.

هر چه هست واقعیت است که همچون پتک بر سر مخاطب فرود می‌آید و نگاه طنز آلود فیلمساز سعی می‌کند تا جایی که می‌شود از تلخی و گزندگی فیلم بکاهد.

تورج اصلانی در مقام کارگردان فیلم و یکی از نویسندگان فیلمنامه (همراه با هادی نادی) در خلق شخصیتی از اینجا رانده و از آن جا مانده موفق نشان می‌دهد. شخصیتی که به هر دری می‌زند تا گلیمش را از آب بیرون بکشد. شخصیتی که دوست دارد یک‌شبه ره صد ساله را برود ولی هر چه پیش می‌رود، بیشتر در باتلاق فرو می‌رود. شخصیتی که گر چه بسیار احساس زرنگی می‌کند ولی یک شکست‌خورده تمام عیار است.

از یک سو همسرش او را ترک و حساب‌های بانکی اش را مسدود کرده و از سویی دیگر، حاصل سال‌ها کارکردنش در کارگاه طلاسازی، مشتی قرض و بدهی به جای مانده است. تلاشش برای استخراج ذرات طلا از میان پسماند و فاضلاب طلاسازی، ثمری جز ناامیدی به همراه ندارد و وعده لویی برای جستن و یافتن جواهری مفقود شده در دل چاه نیز به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد. این چنین است که قهرمان فیلم که حالا از چاله به چاه افتاده به فکر راه چاره‌ای دیگر می‌افتد. راه چاره‌ای که فیلم را به سمت و سویی دیگر سوق می‌دهد. قضیه خرید سکه‌های طلا و اتفاقات کم و بیش قابل پیش‌بینی پس از آن، نیمه دوم متفاوتی را برای حمال طلا رقم می‌زند تا حدی که ممکن است فیلم در نظر عده‌ای دوپاره و ناهمگون جلوه کند. در چنین شرایطی، گویی با دو اپیزود متفاوت رو به رو هستیم که هر کدام روی یکی از موضوعات حاد اقتصادی دست می‌گذارند که الزاما ارتباطی هم با یکدیگر ندارند.

سرنوشت سرهم بندی شده

در عین حال چرخش ناگهانی قصه و اتفاقات یک سوم پایانی فیلم، پایان‌بندی آن را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد تا سرنوشت نهایی شخصیت‌های اصلی فیلم به شکلی ناگهانی و سرهم بندی شده به تصویر درآید.

به واقع پایانی چنین کلیشه‌ای که می‌تواند به یکباره سر و ته هر فیلمی را هم بیاورد، نمی‌تواند شایسته و درخور فیلمی باشد که ایده‌ای نو دارد و نگاه دغدغه‌مند سازنده‌اش در تمام طول فیلم جاری است. فیلمی که اگر چه ممکن است برخی صحنه‌هایش به لحاظ بصری برای عده‌ای مشمئزکننده و حتی غیرقابل تحمل باشد، ولی شریف بودن از سر و رویش می‌بارد. به‌خصوص در سکانس‌هایی که به مساله مهم بیکاری پرداخته می‌شود و کارگران زحمتکش و کم توقعی که برای به دست آوردن اندکی پول، حاضر به انجام هر کار دشوار و طاقت فرسایی هستند.

با این حال تماشای حمال طلا سؤالاتی را در ذهن ایجاد می‌کند که می‌توان در گوشه‌ای از ذهن به آنها نیز فکر کرد. به این که چرا رضا ماجرای دزدی طلاها را فراموش می‌کند و به جز مراجعه به آگاهی، هیچ تلاشی برای یافتن طلاهای سرقت شده به خرج نمی‌دهد؟ این که چطور رضا بلافاصله به گفته‌های لویی در مورد آنچه در دفترچه آمده، اعتماد می‌کند و به نوعی آینده خود را به یافتن آن الماس کذایی در قعر چاه گره می‌زند؟ این که لویی از منظر رضا چه‌جور شخصیتی است؛ شخصیتی به ظاهر ساده لوح که گاهی قابل اعتماد است یا فردی به واقع ابله که از چیزی سر در نمی‌آورد و فقط به درد پادویی می‌خورد؟!

بازی خوب صامتی

همان‌طور که تکلیف رضا و ما با شخصیت حقیقی لویی مشخص نیست، چنین موقعیتی در برابر شخصیت ژاله (ژاله صامتی) نیز به چشم می‌خورد. شخصیتی که هر چند حضوری کوتاه در فیلم دارد، ولی در صورت شخصیت‌پردازی مناسب‌تر می‌توانست با توجه به نقش‌آفرینی جالب توجه ژاله صامتی، تبدیل به یکی از نقش‌های کوتاه ماندگار سینمای ایران شود.

شخصیتی که ظاهر و باطنش از علاقه وافرش به رضا حکایت می‌کند ولی در فیلمنامه تنها در حد طرح مساله به آن پرداخته می‌شود. این که رضا چه حسی نسبت به او دارد، مساله فیلم نیست و این باعث می‌شود سکانس تحویل سکه‌ها به ژاله، آن چنان که باید تاثیرگذار از آب در نیاید.

سکانسی که پس از تعلیقی چند دقیقه‌ای می‌توانست به نوعی یکی از نقاط عطف فیلم را رقم بزند، به سادگی تمام برگزار شده و جز تاکیدی بر شرافت کاری رضا، کارکرد دیگری ندارد. چنین موقعیتی را شخصیت علی آقا (سعید آقاخانی) نیز تجربه می‌کند.

صاحب کارگاه طلاسازی که در یک سوم ابتدایی، حضوری پررنگ دارد و در ادامه فیلم بنا به ضرورت قصه، کاملا حذف می‌شود. شخصیتی که او نیز با توجه به بازی قابل‌توجه بازیگرش، ظرفیت زیادی برای پرداخت بیشتر داشته و حالا رهاشده به نظر می‌رسد.

با تمام این اوصاف حمال طلا صحنه‌های خوب کم ندارد. به عنوان نمونه می‌توان به سکانس پخش تخم مرغ توسط لویی میان کارگران بیکار شده کارخانه اشاره کرد که با زمزمه ترانه‌های کردی و افغانی همراه می‌شود و از تماشایی‌ترین سکانس‌های فیلم است. فرصتی برای رهایی شخصیت‌های اصلی قصه و البته تماشاگر فیلم از افکار و دغدغه‌هایی که هر روز با آنها درگیر هستند، دغدغه‌هایی که پس از ساخت فیلم نیز با شدت بیشتری در جامعه ادامه پیدا کرده تا حالا نرخ‌ها و قیمت‌های مطرح شده در فیلم، همچون شوخی و آرزویی محال به نظر برسد. یک شوخی بی‌مزه که دیگر تکراری شده و ملال‌آور و البته هراس انگیز است.

حبابی که طلا شد

حمال طلا دومین فیلم سینمایی به کارگردانی تورج اصلانی است که بیشتر او را به‌عنوان مدیر فیلمبرداری می‌شناسیم. اصلانی پیش از حمال طلا فیلمی به‌نام جینگو را ساخته بود. فیلم دوم این فیلمساز قصه فردی به نام رضا را روایت می‌کند که حمال طلاست. او طلا و جواهرات را از کارگاه به مغازه می‌رساند.

اما دزدی از او در مسیر، ماجراهایی را برایش به‌وجود می‌آورد.

پیام احمدی نیا، سعید آقاخانی، ژاله صامتی، امید روحانی و علیرضا مهران ازجمله بازیگران فیلم سینمایی حمال طلا هستند.

این فیلم پیش از این حباب زر نام داشت.

یادداشت

آذر مهاجر

گروه فرهنگی

برنامه‌ریزی کرونایی برای کتاب

سال‌هاست که دولت ارز یارانه‌ای به واردکنندگان کاغذ می‌دهد که قیمت تمام شده کتاب کاهش پیدا کند به این امید که ارزان شدن کتاب هم به مشاغل مرتبط با آن رونق بدهد و هم سرانه مطالعه بالا برود اما تقریبا هیچ‌کدام از این دو نتیجه حاصل نشده، در عوض تولید کاغذ در کشور به حاشیه رفته و کارخانه‌ها یا زمین خوردند یا تبدیل شدند به واردکننده یا تولیدشان را به مقوای بسته‌بندی و کارتن اختصاص دادند، کاغذهای وارداتی سر از بازار آزاد درآوردند و دلال‌بازی در بازار کاغذ بالا گرفت و البته که ناشران هم در کسادی بازار کتاب، شیوه‌های متفاوت قانونی یا حتی غیرقانونی و شیوه‌هایی برمبنای خلأ قانون را برای ادامه حیات انتخاب کرده‌اند. طبیعی است که از دل این همه نابسامانی پدیده‌هایی مانند قاچاق کتاب هم سربرآورده باشد.

این آشفتگی محض در مدیریت ارائه یارانه به کتاب، امروز وضعیتی دارد که محمود آموزگار، نایب‌رئیس اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران اعلام کرده، هزینه تمام شده کتاب سه برابر شده و این یعنی قیمت کتاب هم باید سه برابر باشد. آموزگار به فارس گفته: قیمت کاغذ نقش بسیار کوچکی در قیمت‌گذاری نهایی کتاب دارد و هزینه ویراستار و صفحه‌بند به صورت جدی افزیش پیدا کرده است.

اگر اظهارات آموزگار را بپذیریم که با توجه به تورم سه برابری در تمام زمینه، کاملا توضیحاتش منطقی به نظر می‌رسد، آیا وقتش نرسیده مدیران دولتی و سیاستگزاران فرهنگی پاسخگو باشند و توضیح بدهند که سیاست‌های حمایتی و یارانه‌های دولتی واقعا چه منفعتی برای اهالی کتاب داشته است؟ آیا امروز که از یک‌سو سیاست‌های یارانه به کاغذ نتیجه مطلوب نداشته و از سوی دیگر امکان عرضه کتاب به‌صورت دیجیتال قوت گرفته، وقت بازنگری در سیاست‌های حمایتی نیست؟

در دنیای دیجیتال عرصه بر کتاب تنگ شده، نه در ایران بلکه در تمام جهان و حالا حیات این محصول فرهنگی و رسانه‌ای نیازمند تجدیدنظر در سیاست‌ها و برنامه‌هاست اما به نظر می‌رسد در این وانفسای اقتصادی و گرفتاری مضاعف کرونایی، کسی چندان علاقه‌ای به سرنوشت کتاب نداشته باشد.

کرونا نمایشگاه کتاب را تعطیل کرده، طرح‌های فصلی کتاب رمقی نداشته‌اند و حالا که ساز گران شدن قیمت کتاب هم کوک شده است، با این اوضاع آیا می‌توان به آینده کتاب و رونقش بعد از دوران کرونا امیدوار بود؟ آیا ضربه‌ای که این روزها به صنعت نشر وارد می‌شود، قابل ترمیم است؟ جواب این سؤالات در صورتی امیدبخش خواهد بود که اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای بهبود وضعیت، برنامه یا سیاست روشن و مدونی داشته‌باشد.